

خدا چون سلام به روی ماهت...

# زک کهکشانی

جلد ۶: کریسمس سبز



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



# ککھلشانی ۶

## کریسمس سبز

ری اوریان  
کولین جک  
شیدا رنجبر



سرشناسه: اورایان، ری O'Ryan, Ray

عنوان و نام پدیدآور: کریسمس سبز / ری اورایان؛ تصویرگر کالین جک؛ مترجم شیدا رنجبر

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۲۷ ص، مصور: ۲۷/۵ × ۱۴/۵ س.م.

فروست: زک کیهکشان؛ ۶.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۰۴۸-۲ دوره؛ ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۰۳۱۶-۲

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: [A green Christmas, 2013]

یادداشت: چاپ قبلی: موسسه نشر و تحقیقات ذکر، کتاب‌های فاصدک، ۱۳۹۶.

یادداشت: گروه سنی: ج

موضوع: داستان‌های علمی

موضوع: Science fiction

موضوع: کریسمس -- داستان

موضوع: Christmas -- Fiction

موضوع: موجودات فرامیخی -- داستان

موضوع: Extraterrestrial beings -- Fiction

شناسه‌ی افزوده: جک کالین، تصویرگر

شناسه‌ی افزوده: Jack, Colin

شناسه‌ی افزوده: رنجبر، شیدا، ۱۳۴۰ - مترجم

رده‌بندی دوبنی: ۱۳۹۷ م ۱۹۲۴الف-۵۵۰دا

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۴۸۱۸۹۳

۷۰۷۶۴۰۱



## انتشارات پرتقال

زک کیهکشان

جلد ۶: کریسمس سبز

نویسنده: ری اورایان

تصویرگر: کولین جک

مترجم: شیدا رنجبر

ویراستار: شهرام بزرگی

مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / افسانه قربانی - فریبا دولت‌آبادی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۰۳۱۶-۲

نوبت چاپ: اول - ۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی و چاپ: اندیشه‌ی برتر

صحافی: تیرکان

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

# فهرست

- ۷ فصل ۱: تعطیلات کریسمس
- ۱۷ فصل ۲: خرید عیدی
- ۲۷ فصل ۳: به طرف سینوس
- ۳۷ فصل ۴: در مرکز خرید
- ۵۳ فصل ۵: توفانی در راه است
- ۶۷ فصل ۶: کریسمس
- ۸۵ فصل ۷: برنامه تغییر می کند
- ۹۷ فصل ۸: خاطرات کریسمس
- ۱۰۷ فصل ۹: توفان کیهانی
- ۱۱۹ فصل ۱۰: کریسمس سبز!





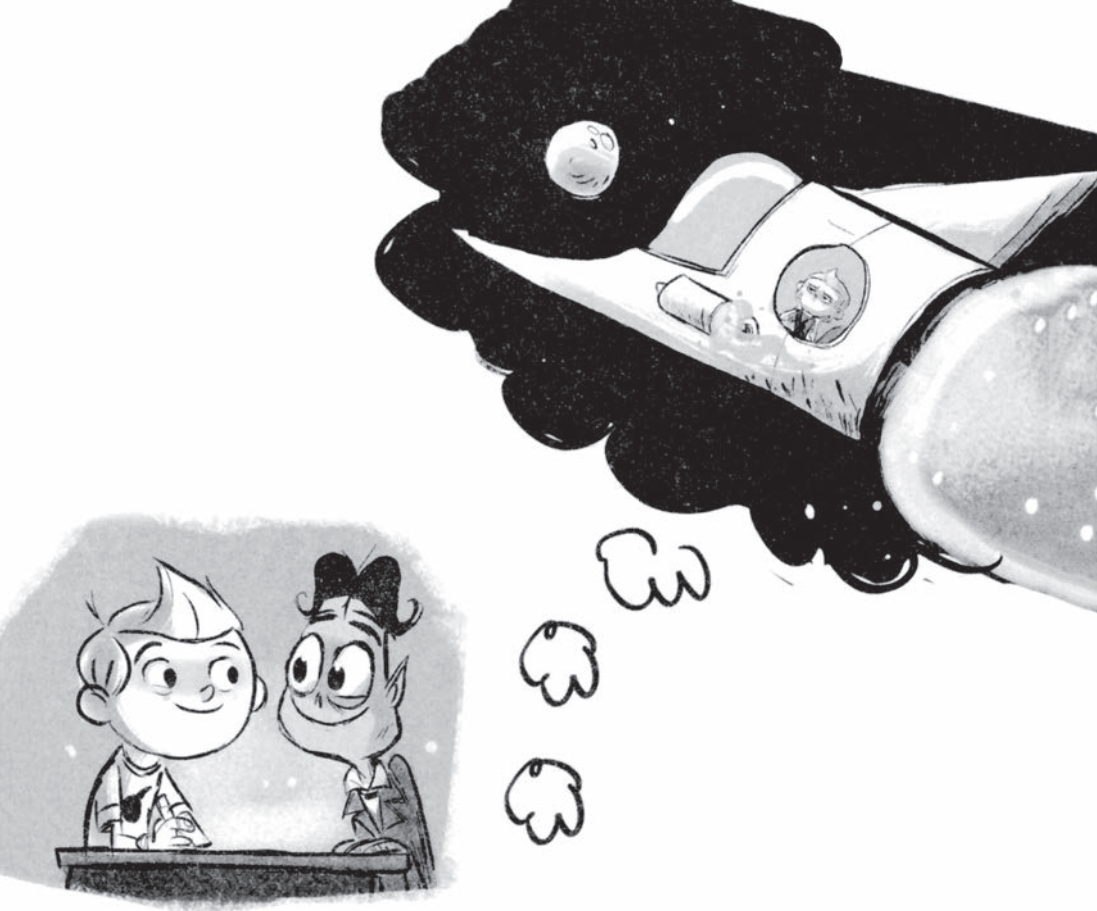
# فصل ۱

## تعطیلات

### کریسمس

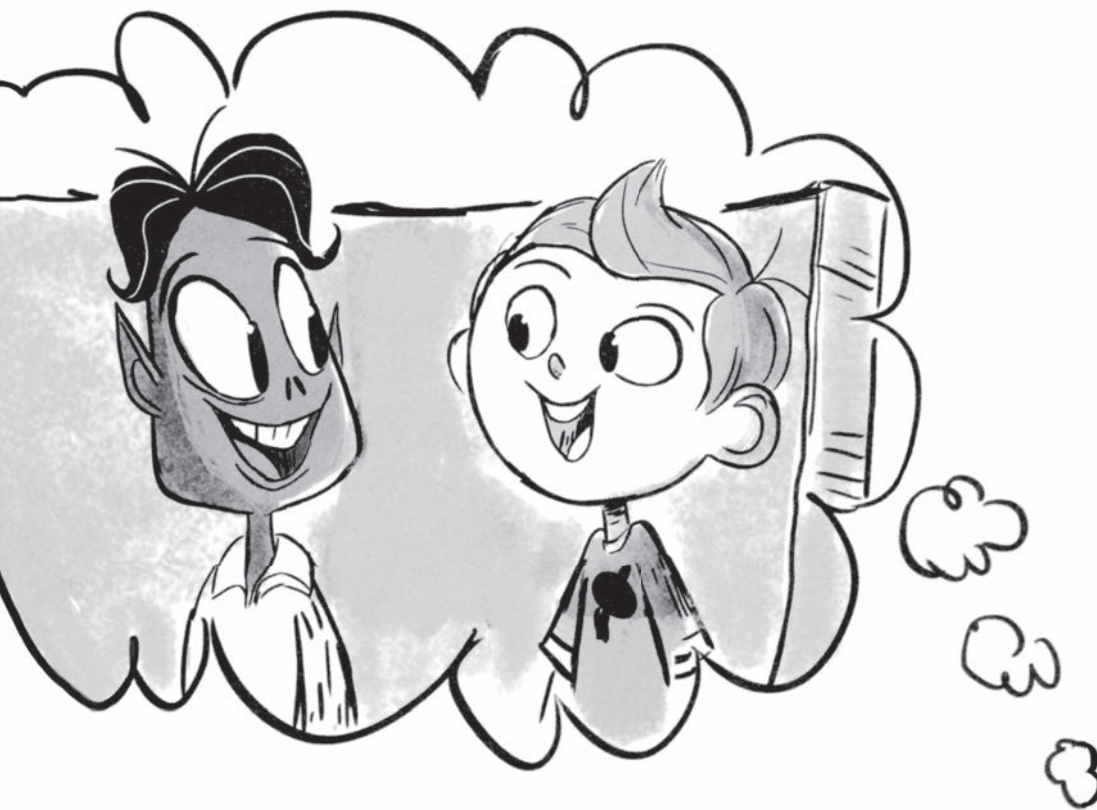
زک نلسون از خواب بیدار شد و در تخت کِش وقوسی به بدنش داد. تلفن پیشرفته‌اش را برداشت و نشانی زیمیلی پسرعمویش لوئیس را که روی زمین زندگی می‌کرد، وارد کرد.

کریسمس نزدیک بود و تعطیلات مدرسه‌ی زک شروع شده بود.



زک روی زمین به دنیا آمده بود. هشت سال اول زندگی‌اش را در شهر دابزویل ایالت تگزاس گذرانده بود؛ ولی حالا روی سیاره‌ی نیولون زندگی می‌کرد. زک و خانواده‌اش چند ماه پیش به نیولون اسباب‌کشی کرده بودند. اوایل زک خیلی دلش برای زمین تنگ می‌شد و





دلش می‌خواست دوباره برگردد و آنجا زندگی کند، ولی کم‌کم از زندگی در نیولون خوشش آمد؛ هرچند، هنوز دلش برای دوستان و فامیلش که روی زمین بودند، تنگ می‌شد.

به‌محض روشن شدنِ تلفن پیشرفته‌ی زک، صورت

پسر عمویش روی صفحه‌ی  
آن ظاهر شد.

صدایی رایانه‌ای از توی  
گوشی گفت: «گفت‌وگوی  
تصویری دارید.»

لوئیس گفت: «سلام،  
زک! نبولون خوش  
می‌گذرد؟»

زک گفت: «عالی است!

ولی خیلی دلم می‌خواهد

برای کریسمس برگردم زمین!»

از وقتی خانواده‌ی زک به نبولون

آمده بودند، این اولین کریسمسشان بود،

ولی زک، پدر و مادر و خواهرهای دوقلویش،

شارلوت و کتی، تصمیم داشتند برای کریسمس به

زمین بروند.



لوئیس و خانواده‌اش در ورمونت، که شهر سردی بود،  
زندگی می‌کردند. زک عاشق این بود که کریسمس با  
فامیلش باشد و با پسرعموها و دخترعموهایش برف‌بازی  
کند و آدم‌برفی بسازد.

لوئیس گفت: «تا حالا بیست سانتی‌متری  
برف آمده. تازه می‌گویند برای کریسمس  
بیشتر هم می‌آید!»  
زک داد زد: «هورا! هوری - هوری!»



لوئیس گفت: «هورا چی؟»  
زک گفت: «هیچی! روی نبولون وقتی خیلی از چیزی  
خوشحال هستیم، این را می‌گوییم. خیلی خوشحالم  
که می‌خواهم توی آن همه برف با تو بازی کنم!»  
لوئیس گفت: «من هم همین‌طور! روی نبولون برف  
می‌آید؟»





زک گفت: «نه. سرد می‌شود، ولی نه آن‌قدر زیاد که برف بیاید. برای همین، خیلی خوشحالم که دارم می‌آیم زمین! بدون برف اصلاً احساس نمی‌کنی کریسمس است.»

لوئیس گفت: «بدون تو هم همین‌طور!»  
زک با خوشحالی داد زد: «بله!»

لوئیس پرسید: «روی نبولون هم کریسمس دارند؟»

زک گفت: «بله، ولی تا جایی که من متوجه شده‌ام، خیلی فرق می‌کند. درخت‌های کریسمس اینجا عجیب و غریب‌اند؛ تزیینات درخت‌هایشان هم همین‌طور. درخت‌هایشان مثل چراغ‌های نئونی، دراز هستند. تزییناتشان هم فلزی و مکعبی‌شکل‌اند. به نظرم قشنگ‌اند، ولی من درخت‌های روی زمین را ترجیح می‌دهم.»

لوئیس تلفن پیشرفته‌اش را به طرف پنجره‌ی اتاق خوابش گرفت و گفت: «نگاه کن!»



زک دید بیرون چه خبر است: برف سفیدی آرام روی  
کوه‌های ورمونت می‌نشست.  
زک گفت: «واااای! چقدر قشنگ! این بهترین کریسمسمان  
می‌شود!»  
لونا هم از پشت سرش با هیجان پارس کرد.





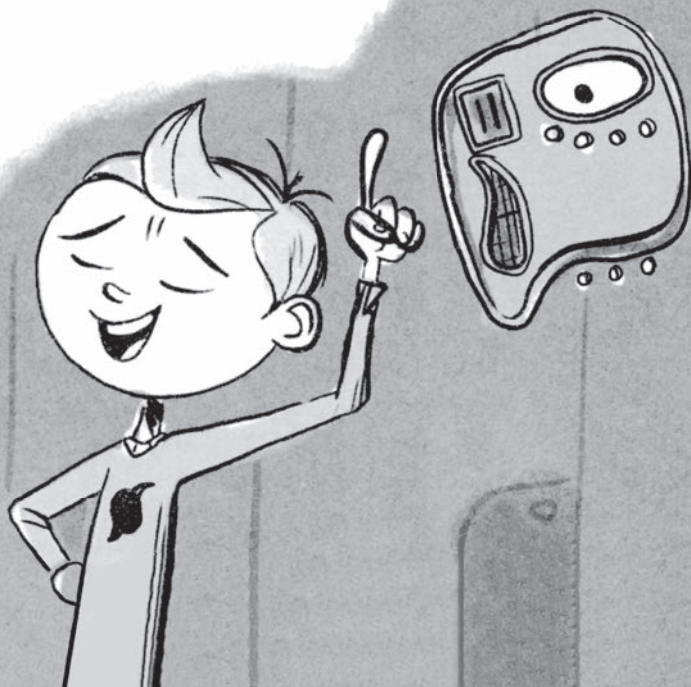


## فصل ۲

# خرید عیدی

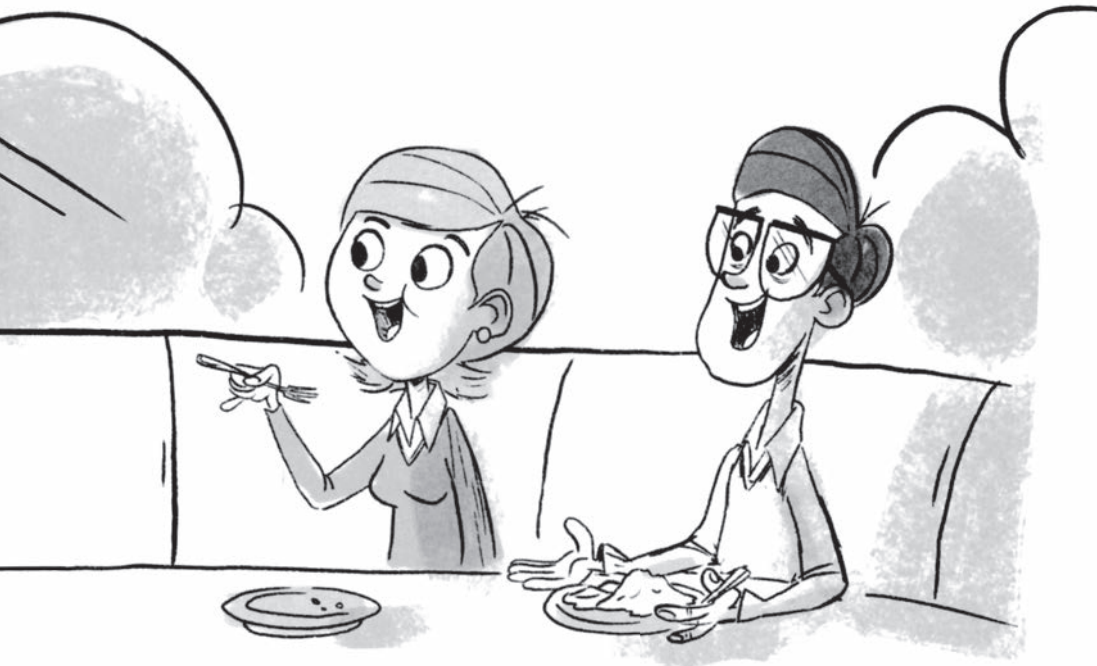
صبح روز بعد، زک باعجله به آشپزخانه رفت. پدر و مادر و خواهرهایش داشتند صبحانه می‌خوردند. درخ گفت: «صبح‌به‌خیر، ارباب زکِ خالی! امروز صبح چی دوست دارید بخورید؟» درخ، دستیارِ روباتیِ خانگيِ خانواده‌ی نلسون بود.

درخ با اینکه روبات بود، شخصیت داشت. زک دیگر او را  
به چشم یکی از اعضای خانواده می‌دید.  
زک گفت: «من دوتا تخم‌مرغ مدل کیهانی می‌خواهم، با  
نان نُست و مربای تمشکِ بوئینگ، لطفاً!»  
شارلوت و کتی گفتند: «حدس بزن...»  
«... امروز...»  
«... کجا می‌رویم؟»





دوقلوها همیشه باهم یک جمله را کامل می‌کردند.  
 زک به پدر و مادرش نگاه کرد.  
 مادر گفت: «امروز برای خرید به سیاره‌ی سیسنوس  
 می‌رویم.»  
 زک گفت: «سیسنوس؟ این همان سیاره‌ای است که  
 شهربازی خیلی انگور سرزمین آبنبات‌های چوبی را دارد.  
 عاشق آنجا هستم.»



پدر با همان اسم مورد علاقه اش که همیشه زک را صدا می کرد، گفت: «همان سیاره است، خلبان! فقط به جای شهر بازی، برای خریدن عیدی به یک مرکز خرید می رویم.»  
شارلوت و کتی با خوشحالی و جیغ و داد گفتند: «که یک مرکز خرید معمولی نیست...»  
«... مرکز خرید موندوی سیسنوس است...»